

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

اشرف دهقانی

۲۸ می ۲۰۱۷

پرسش هائی بعد از "انتخابات" اخیر و پاسخی به آنها

نمایش انتخاباتی رژیم "ولایت مطلقه فقیه" در ۱۹ اردیبهشت ماه [ثور] امسال ، همچون هر رویداد اجتماعی دیگر باعث شد که نیروهای مختلف با اتخاذ موضع در رابطه با آن نشان دهند که در کجا ایستاده و منافع و مصالح کدام افشار و طبقات اجتماعی را منعکس می کنند. این مواضع پرسش هائی را هم دامن زده که پرداختن به آن ها می تواند روشنگر برخی مسایل در رابطه با مضحکه انتخاباتی اخیر جمهوری اسلامی ، این رژیم وابسته به امپریالیسم گردد. در این نوشته سعی می شود برخی از آن پرسش ها مطرح گشته و مورد بررسی قرار گیرند.

آیا مردم، روحانی را دوباره سر کار آوردند ؟

روشنفکرانی هستند که در موضع مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی بی هیچ درنگی به سوال فوق پاسخ مثبت می دهند و آن گاه خشم خود را متوجه مردم رای دهنده کرده و آن ها را نادان و بی شعور و احمق و غیره می خوانند و در آخر هم با حکم های قلبی از این قبیل که "خلاق هر چه لایق" خود را تسکین می دهند. این دسته از روشنفکران که خیلی راحت به مردم توهین می کنند ، خود از فهم این واقعیت - که برای اکثریت مردم از میان کارگران و زحمتکشان ایران به قول معروف اظهر من الشمس است - عاجزند که در ایران حکومت در واقع ادای انتخابات را در می آورد والا انتخاباتی در کار نیست. در این جا رئیس جمهور ، قبلاً از طرف رأس دیکتاتوری حاکم تعیین و انتصاب می شود و پس از برگزاری یک نمایش که اسمش را انتخابات گذاشته اند وی از طرف ولی فقیه به عنوان رئیس جمهور تأیید و به مردم معرفی می شود. این ها موقعی که مردم را به خاطر روی کار آمدن مجدد روحانی سرزنش می کنند فراموش می نمایند که در این مملکت درست همانند سیستم های استبدادی قرون گذشته ، کسی به عنوان سایه خدا بر روی زمین در رأس دیکتاتوری حاکم نشسته و هیچ فردی بدون خواست و اجازه او امکان جلوس به "تخت" ریاست جمهوری را پیدا نمی کند. بنابراین حتا به فرض این که در صدی از مردم - صرف نظر از بزرگی یا کوچکی آن - به کاندیدی رای بدهند ، در صورتی که آن کاندید مورد تأیید این دیکتاتور قرار نگیرد ، همه آن رای ها باطل شده و کسی به عنوان رئیس جمهور معرفی می شود که وی (ولی فقیه) صلاح را بر روی کار آمدنش تشخیص داده است. اتفاقاً در این مورد اگر نخواهیم راه دور برویم نمونه کاملاً

عیانی هم وجود دارد و خیلی ها هنوز فراموش نکرده اند که در سال ۱۳۸۸ ، احمدی نژاد در شرایطی به عنوان رئیس جمهور اعلام شد که اکثریت رأی دهندگان می دانستند که به موسوی رأی داده اند. آیا با در نظر گرفتن چنین واقعیت هائی شایسته نیست که به این قبیل روشنفکران گفت که به جای توهین به شعور مردم و آن ها را شایسته قرار داشتن تحت حاکمیت رژیم دزد و فاسد و جنایتکاری چون جمهوری اسلامی دانستن ، اندکی فهم و شعور خود را ارتقاء دهند و بکوشند تحلیل خود از نتیجه به اصطلاح انتخابات اخیر را بر واقعیات استوار سازند؟ همین روشنفکران اغلب به راحتی فریب آمار سازی های رژیم را می خورند و به جای آن که فکر کنند که آن ارقام از زبان مشتی دزد و فاسد و دروغگو اعلام شده ، آن ها را عین واقعیت تلقی کرده و بر سر مردم می کوبند. این ها هنوز از درک و دیدن این واقعیت عاجزند که جمهوری اسلامی صرف نظر از این که تا چه حد بتواند مردم را به پای صندوق های رأی بکشانند ، همواره از حضور "میلیونی" مردم در انتخابات دم زده و می زند.

کدام مردمان و تحت چه شرایطی در انتخابات شرکت کردند ؟

برخی از روشنفکران مخالف رژیم که عمق دیکتاتوری در ایران را درک می کنند ، می دانند که عده ای را الزامات سیستم دیکتاتوری مثلاً رفتن به دانشگاه و گرفتن مجوز برای کاری و شغلی ، مجبور به رفتن به پای صندوق های رأی می کند. عده ای به خاطر ترس از دیکتاتوری و حساب و کتاب هائی که در این مورد دارند به جهت مهر خوردن شناسنامه های شان ، رأی می دهند. عده ای که اغلب متعلق به اقلیت مرفه و نیمه مرفه جامعه هستند ، آگاهانه با این توجیه که آلترناتیو دیگری وجود ندارد و چه بسا که سیل گرسنگان و بی چیزان ، انقلاب راه بیندازند و خون جاری شود ، خود را سرگرم انتخابات و شرکت در آن می کنند. عده ای تحت تأثیر تبلیغات و مکانیسم های خاصی که رژیم هر بار برای کشاندن مردم به پای صندوق ها به کار می برد به شرکت در انتخابات تن می دهند. این ها و واقعیت هائی از این قبیل ، دلیل حضور عده ای یا به گفته رژیم جمعیت "میلیونی" در پای صندوق های رأی را بیان می کنند. اما روشنفکران مورد بحث ما ، چنین واقعیت هائی را نادیده گرفته و در رابطه با مضحکه انتخاباتی اخیر تحت تأثیر تبلیغات و ارقام ارائه شده و گویی که انتظار شرکت هیچ کس جز مزدوران شناخته شده را در آن نداشتند ، زبان شکایت به سوی "مردم" گشوده و به همین قانع اند که آن ها را ناآگاه و نادان و جاهل بخوانند و دیگر در صدد بر نیایند که ببینند که "مردم" مورد نظر این دسته از روشنفکران ، اولاً متعلق به چه گروه های اجتماعی هستند و ثانیاً نسبت به چه امری ناآگاه می باشند ، چه را نمی دانند و جهل شان چیست؟ این دسته اگر چنین کنند ، خواهند دید که خودشان چه چیز هائی را نمی دانند و نسبت به چه مسائلی ناآگاهند. مسلم است که روی کار غلط و نادرست "مردم" از هر قشر و طبقه ای که بوده باشند نباید صحه گذاشت ولی تا آن جایی که بحث نه در مورد مزدوران و خائنان ، بلکه بر سر واقعاً مردم با همه رنگارنگی طبقاتی شان می باشد ، برخورد درست آن است که باید سعی در درک آن ها نمود و دید در چه شرایطی و چرا به این یا آن کار دست می زنند. باید دید دشمنان مردم با چه شگردهائی در صدی از توده هائی را که با همه وجود خواهان سرنگونی این رژیم و انقلاب علیه سیستم ظالمانه حاکم هستند ، به کجراه می برند. آن شگرد ها ، آن ایده ها و تبلیغات ضد خلقی را باید شناخت و خود را موظف به افشاء و مبارزه با آن ها نمود. از این طریق است که به جای تحقیر مردم می توان هم آگاهی خود را ارتقاء داد و هم در همین رابطه به وظیفه خود به عنوان روشنفکر مبارز که برای وی افشاگری و روشننگری از کار های مهم و اساسی به شمار می رود، عمل نمود.

اساساً چرا تعدادی در انتخابات رژیم شرکت می کنند ؟

اگر به تاریخ چندان دور نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی نظری بیفکنیم ، خواهیم دید که صرف نظر از سال و سال های اول که جریانات سیاسی سازشکار با انکار ماهیت وابسته به امپریالیسم و لذا دیکتاتور این رژیم مردم را دعوت به بازی در بساط مضحکه های انتخاباتی می کردند ، پس از حمله سراسری جمهوری اسلامی به مردم و سازمان های سیاسی در سال ۶۰ ، در سراسر دهه ۶۰ و تا نیمه اول دهه هفتاد ، کسی انتخابات رژیم را جدی نمی گرفت و شرکت کنندگان تنها کسانی بودند که ملزومات دیکتاتوری حاکم ، آن ها را به پای صندوق ها می کشید. اما این واقعیتی است که از دوره خاتمی مبلغین جمهوری اسلامی با "پروژه کلان اصلاحات" سعی کرده اند که گفتمان اصلاح طلبی و از جمله "تغییر" از طریق انتخابات را در جامعه جا انداخته و رواج دهند. اصلاح طلبان در همان زمان ، خود اعتراف کردند که تا چه حد از رشد گرایش توده ئی به مبارزه قهر آمیز و امکان شروع "جنگ چریکی" (به قول حجاریان ، یکی از بنیانگذاران ساواک جمهوری اسلامی و تئورسین "اصلاحات") بیمناک اند؛ و لذا اتاق های فکر و نظریه سازان جمهوری اسلامی با نشر و رواج گسترده ایده های به اصطلاح اصلاح طلبی و امکان پذیر بودن اصلاح جمهوری اسلامی کوشیدند انرژی مبارزاتی جوانان را به کانال های مورد دلخواه خویش کانالیزه کنند. با تبلیغ علیه هرگونه مبارزه قهر آمیز تحت عنوان تقبیح خشونت و رواج ایده هائی علیه ضرورت انقلاب ، آن هم با سرمایه گذاری روی نفرت توده ها از خودشان (جمهوری اسلامی با گرداندنش) که گویا مردم ایران با انقلاب خود (و نه امپریالیست ها در کنفرانس گوادولوپ) در سال ۱۳۵۷ ، جمهوری اسلامی را سر کار آورده اند، با نشر و رواج گسترده ایده های تقسیم حاکمان تا مغز استخوان جنایتکار ، به مهره های "خوب" و "بد" و حتی "بد" و "بدتر" و به طور کلی با کوشش در غالب کردن گفتمان اصلاح طلبی در جامعه ، سعی وافری صورت گرفته تا راه رهائی و یا تغییر اوضاع جهانی حاکم در اصلاح رژیم اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی دانسته شود. کانالیزه کردن انرژی ها به بساط انتخابات های مهندسی شده و مشارکت در خیمه شب بازی های انتخاباتی و کانال های بی خطر درست در همین راستا در دستور روز حاکمان قرار گرفته است. برای این منظور است که می بینیم دشمنان مردم از دیر باز با صرف انرژی و منابع مالی هنگفت و انتشار هزاران جلد نشریه و کتاب و مقاله و غیره با محتوای ضدیت با انقلاب و مبارزه قهر آمیز سعی کرده اند تمامی نیروهای وابسته به خود و نیروهای سازشکار و بینابینی را در راستای پیشبرد این کارزار مسموم به خط کنند.

ابراز سخنانی نظیر "شاید این بار با رأی دادن بتوان اوضاع را تغییر داد" ، "تمرین دموکراسی" (گوئی که با صرف رأی دادن می توان دموکراسی را "تمرین" کرد!) و یا توجیه انتخابات مهندسی شده در ایران با این حرف درست که در همه انتخابات تقلب می شود - و گاه از موضع ظاهراً رادیکال نمایش انتخاباتی رژیم را از نوع آن انتخابات بورژوائی تلقی کردن که به توده ها اجازه داده می شود هر چهار سال یک بار سرکوبگران خود را انتخاب کنند و غیره ، همه توجیهاتی هستند که در خدمت کتمان این واقعیت قرار دارند که آنچه به نام انتخابات در ایران مهندسی می شود ، انتخاباتی نیست که در کشورهائی با قوانین نسبتاً دموکراتیک برگزار می گردد. انتخابات در دموکراسی های بورژوائی با مقولاتی چون آزادی بیان ، حق متشکل شدن ، حق تجمع و اعتراض و غیره که در قانون با بندها و تبصره های خاصی ثبت گشته همراه است. در حالی که در جامعه ایران که دیکتاتوری در آن چنان عرصه را بر همگان تنگ کرده که حتی به افراد خود طبقه حاکم امکان تشکیل حزب نمی دهد و آزادی بیان و دیگر الزامات مربوط به دموکراسی ، رؤیاهای دست نیافتنی جلوه می کنند ، به هیچ وجه نمی توان به نمایشی که رژیم برگزار می کند نام انتخابات داد ، چه برسد به این که انتظار داشت دیکتاتورهای گرداننده رژیم به رأی مردم

ارزش قایل شده و همان کسی را رئیس جمهور اعلام کنند که فرضاً مردم به او رأی داده اند! در این مملکت درست همانند سیستم های استبدادی قرون گذشته کسی به عنوان سایه خدا در زمین در رأس دیکتاتوری حاکم نشسته که ولی فقیه یا رهبر می نامندش که آبی بدون اجازه او خورده نمی شود. همچنین در رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی در فقدان هر گونه تشکل سیاسی، کاندیداها را یک ارگان حکومتی به نام شورای نگهبان ابتدا تأیید صلاحیت می کند که از شروط کاملاً غیر دموکراتیک آن یکی هم التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه است. با همه این اوصاف، اصلاح طلبان، مضحکه های رژیم را انتخابات واقعی جلوه داده و آن را راهی بی خطر در مقابل خطرات انقلاب برای تغییر و بهبود اوضاع جا می زنند و می کوشند این فریب و دروغ را در میان اقشاری از مردم اشاعه دهند. در چنین وضعیتی است که صرفنظر از کسانی که برخی الزامات دیکتاتوری حاکم آن ها را مجبور به رأی دادن می کند، افراد دیگری نیز به هر وسیله ای به آن کشیده شده و به ایفای نقش می پردازند و به این ترتیب شرکت در انتخابات رژیم رواج بیشتری یافته است.

نمایش انتخاباتی اخیر و خشم روشنفکران مبارز

در سال ۱۳۷۶ هنگامی که خاتمی با تبلیغات فریبکارانه بر سرکار آورده شد و در شرایطی که تبلیغات گزافی در مورد شرکت مردم در آن به اصطلاح انتخابات به راه انداخته و آن را حماسه دوم خرداد می نامیدند، خیلی از روشنفکران در مقابل افشاگری ها و روشنگری های چریکهای فدائی خلق در رابطه با خاتمی و تبلیغات همراهش، موضع گرفته و می گفتند که بالاخره "بد" بهتر از "بدتر" است. امروز اما با تجربه های به دست آمده بسیاری می دانند که تبلیغ برای بد در مقابل بدتر شگردی است که رژیمیان برای کشاندن مردم به پای صندوق های رأی از آن استفاده می کنند؛ و بسیاری می دانند که رئیس جمهور در این مملکت صرفاً مجری آن سیاست کلی است که از قبل تعیین شده و همان طور که یکبار خاتمی خود اعتراف کرد، رئیس جمهور در ایران "تدارکاتچی" ی بیش نیست. با توجه به رواج و برخورداری از چنین آگاهی، روشنفکرانی هستند که مطرح می کنند که "مردم" باید درست به خاطر تجربه های گذشته، این بار از رأی دادن امتناع می کردند. به این دسته از روشنفکران که به حق روی شرایط بسیار طاقت فرسای زندگی توده ها تأکید دارند، کسانی که از تعطیلی مراکز تولید و بیکاری گسترده، از بی خانمانی و گرسنگی سیل عظیمی از کارگران و زحمتکشان، از گور خوابی، بچه فروشی و... از سرکوب و مظاهر مختلف دیکتاتوری در ایران که به مراتب بیشتر از گذشته گشته سخن می گویند، باید گفت اولاً خود رژیم هم علی رغم اعلام رأی های "میلیونی" اعتراف کرده است که بخش بزرگی از مردم فریب نمایش اخیر را نخوردند. ثانیاً مهم است که ببینیم کدام "مردم" و به چه دلایلی فریفته بساط انتخاباتی رژیم شدند. واقعیت این است که مردم یا خلق در جامعه ما نیز همانند همه جوامع طبقاتی، طبقات و اقشار گوناگونی را در بر می گیرد و این اقشار و طبقات بر اساس منافع مادی شان از یکدیگر متمایزند. لذا به هنگام ادای کلمه "مردم" باید متوجه این واقعیت و عکس العمل های هر یک از این اقشار و طبقات نسبت به مسایل مختلف اجتماعی و از جمله نمایش انتخاباتی بود. در جامعه ما کارگران و زحمتکشان و مردمان محرومی وجود دارند که با چشمانی گریان، از گرسنگی و نداری خود حرف می زنند و درست به دلیل شرایط جهنمی زندگی شان خشم و نفرتی بسیار عمیق تر از آن که بتوان تصور کرد نسبت به رژیم حاکم دارند. این ها واقعاً تره هم برای مضحکه انتخاباتی رژیم خرد نمی کنند. آن ها را با به کار بردن کلمه "مردم" نباید در کنار طبقه و اقشاری قرار دهیم که تنها از برخی از محدودیت های ناشی از دیکتاتوری حاکم گله مندند و حداکثر به سرکوب های عنان گسیخته این رژیم انتقاد دارند. این همان

بخشی است که بیش از هر گروه اجتماعی دیگر فریفته تبلیغات ارتجاع شده و با توهم به تغییر اوضاع از راه "بی خطر" ، در انتخابات شرکت می کند. البته امروز با توجه به تجربه های گذشته ، بسیاری از افراد متعلق به همین دسته هم دیگر فریب نمایش انتخاباتی را نخورده و رأی نمی دهند - هر چند ممکن است در تجمعات " آزادی" که رژیم به منظور داغ کردن تنور انتخابات به وجود می آورد ، شرکت کنند.

در جریان تبلیغات گراف و آگرنادیسمان شده ای که در رسانه های داخلی و خارجی به عنوان "شور" مردمی برای شرکت در نمایشات انتخاباتی به راه انداخته شد شاهد بودیم که تمام افراد و طیفی که موضع مردمی و تلاش نیروهای انقلابی در جهت سرنگونی کل دم و دستگاه ظالمانه حاکم را مورد تمسخر قرار داده و تقبیح می کنند هر یک به گونه ای برای گرم کردن تنور انتخاباتی جمهوری اسلامی به هر تلاش ممکن دست زدند. دیدیم که فعالیت های شبانه روزی اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی و ایده های مسموم نیروهای ضد مردمی نظیر اکثریتی ها، همه و همه برای آن بود که در ادامه خط مسموم مبارزه قانونی و رفرمیستی ، تنور نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی را داغ کنند. مشاهده کردیم که نه فقط همه عقب مانده ها و مرتجعین شناخته شده ، بلکه افراد ظاهراً منتقد رژیم نیز از هنرمندان یا بهتر است گفته شود "هنرمدان" نا آشنا با درد توده های دربند ایران گرفته تا آنهایی که ظاهراً خود را دارای دلی پر خون از رژیم نشان می دادند و برخی از آن ها که حتا در زندان به سر می برند نیز آتش بیار معرکه شدند. باید دانست که حنای اینان در میان توده های محروم و تحت ستم ایران که واقعیت های عینی بیش از هر چیز دیگر فریبکارانه بودن پروژه اصلاحات را به آنها شناسانده است ، رنگی ندارد. این را نه فقط دلایل منطقی بلکه گزارشات عینی نیز ثابت می کنند. اما آیا ایده ها و تبلیغات مسموم اصلاح طلبی نیروهای ضد انقلاب در میان اقدار مرفه و حتی نیمه مرفه جامعه که بیمناک تحولاتی هستند که ممکن است به از دست رفتن ثروت های کسب شده شان منجر شود نیز مرده و زمینه نفوذ خود را از دست داده است؟ آیا افراد ناآگاهی حتا در میان اقدار پائین جامعه وجود ندارند که در شرایطی که هیچ چشم انداز عینی برای تغییر شرایط زندگی شان نمی بینند ، فکر کنند که شاید هم با رأی دادن این دفعه تغییری در جهت بهبود جامعه به وجود آید ، یا تحت تأثیر تبلیغات موجود بگویند ، بگذار رأی دهیم که اوضاع بدتر از این نشود؟ در جریان مضحکه انتخاباتی اخیر شاهد بودیم که چه دم و دستگاه تبلیغاتی بزرگی چه از طرف خود رژیم جمهوری اسلامی و وابستگانش و چه از طرف رسانه های امپریالیستی نظیر بی بی سی و صدای امریکا و "من و تو" با همکاری خود فروختگانی که کسب و کارشان رواج ایده های منحط جهت فریب مردم می باشد ، آشکارا و یا با شیوه های مزورانه برای کشاندن مردم به پای صندوق های رأی صورت گرفت. از یک طرف رئیسی به عنوان چهره ای که گویا بیشتر از روحانی جنایتکار است (به راستی "متخصصین" باید تعیین کنند که قهرمان اعدام یا عضو هیأت مرگ در اعدام زندانیان سیاسی کدامیک جنایتکار تر است!) به صحنه آمده بود تا مردم از او به عنوان لولو خورخوره ترسیده و به روحانی رأی بدهند - به خصوص که در همین راستا چنین تبلیغ می شد که این لولو خورخوره از طرف خامنه ای به عنوان منفورترین مقام جمهوری اسلامی هم ظاهراً پشتیبانی می شود - و از طرف دیگر تبلیغات ، عمدتاً بر محور واقعیت جنگ طلبی امپریالیسم امریکا و تشدید جنگ در خاورمیانه می گشت و این که گویا با رئیس جمهور شدن رئیسی ، ایران نیز به سوریه و عراق تبدیل خواهد شد و به عکس با روی کار آمدن مجدد روحانی خطر جنگ از سر ایران برداشته خواهد شد. آیا در چنین جو تبلیغاتی دروغین نیروهای مدافع ارتجاع ، همه "مردم" می توانستند به خودی خود صره را از ناصره تشخیص دهند؟ می توانستند متکی بر تجربیات موجود متوجه باشند که اگر قرار باشد ترامپ به نمایندگی از امپریالیسم امریکا همان شرایطی را در ایران ایجاد کند که در افغانستان و عراق و سوریه و لیبیا آفریده

اند نه روحانی، نه رئیسی و نه خامنه ای قادر به بازداشتن او از این کار نیستند؟ - همان طور که صدام حسین و معمر قذافی هم نتوانستند؟ آیا در شرایطی که نیروهای انقلابی کمتر قادر به رساندن صدای خود به توده ها می باشند و به عکس، انواع فریبکاران مرتجع یکه تاز میدان شده اند، می توان از خلق از هر قشر و طبقه ای که بوده باشند انتظار داشت که خود را از تأثیر تبلیغات ضد انقلابی مصون نگاه دارند، در "انتخابات" شرکت نکنند و حتا به نوبه خود، ندانسته دیگران را هم تشویق به بازی در آن بساط نکنند؟ مسلم است که نمی توان. بنابراین موضوع باید برای روشنفکران مبارز و انقلابی این گونه مطرح شود که آن ها چه وظیفه ای در این زمینه به عهده دارند؟ شکی نیست که آن ها باید مبارزه علیه دشمنان مردم را با شدت و به طور هر چه مؤثرتری پیش ببرند و در این مسیر به کار روشنگرانه و کوشش در پخش ایده ها و نظرات درست در جامعه اهمیت لازم را بدهند؛ و خنثی کردن تبلیغات ارتجاع و همه جلوه های ایده های اصلاح طلبانه و رساندن نظرات درست به توده های تحت ستم ایران را با شدت هر چه بیشتری دنبال کنند. همان طور که می دانیم گردانندگان جمهوری اسلامی اگر چه برای رأی مردم هیچ ارزشی قایل نیستند، ولی شدیداً محتاج حضور آن ها در پای صندوق های رأی می باشند تا بتواند توهامات دلخواه خود را در جامعه به وجود آورده و دامن زنند. از این روست که با شگردهای مختلفی می کوشند آن ها را به پای صندوق های رأی بکشاند تا اگر حتا رأی باطله هم دارند آن را به صندوق بریزند. در چنین اوضاعی باید دید دشمنان مردم با چه شگردهائی بخشی از توده هائی را که با همه وجود خواهان سرنگونی این رژیم و انقلاب علیه سیستم ظالمانه حاکم هستند، به کجراه می برند. آن شگرد ها، آن ایده ها و تبلیغات ضد خلقی را باید شناخت و خود را موظف به مبارزه با آن ها نمود.

تشخیص این امر که کدام یک از افشار و طبقات جامعه معمولاً دستخوش تبلیغات ارتجاع می شوند، کدام یک علی رغم همه داد زدن های شان از دست دیکتاتوری باز نسبت به دیکتاتور های گرداننده رژیم متوهم بوده و فریب تبلیغات آن ها را می خورند، تشخیص این که چه کسانی به قول معروف بوقلمون صفت بوده و هر بار به همان سمتی بر می گردند که باد از آن طرف می وزد، باعث می شود که ما دید نادرستی نسبت به همه توده ها تحت نام "مردم" پیدا نکرده و همه را با یک چوب نرانیم. مثلاً در زمان شاه در مقطعی چنین تبلیغ می کردند که مردم می گفتند زنده باد مصدق و هنگامی که شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد دوباره به ایران باز گردانده شد، گفتند مرده باد مصدق. در حالی که واقعیت چنان نبود و می بایست دید که کدام مردم و از میان کدام قشر و طبقه چنان کردند و در نتیجه چنان برخوردی را به حساب همه مردم نگذاشت. از جنبه ای دیگر باید تشخیص داد که مردم به طور کلی بر اساس منافع طبقاتی شان این یا آن برخورد را انجام می دهند. اگر توده های انقلابی و به واقع ضد امپریالیست ایران زمانی مثلاً فریب تبلیغات رسانه هائی چون بی بی سی را خورده و تصور کردند که خمینی رهبر مبارزات آن هاست، همین که این به اصطلاح "رهبر" تا حدی چهره واقعی خود را به آن ها نشان داد، از او روی برگرداندند و اگر سازمان های سیاسی خرده بورژوا در صحنه نبودند که به نوبه خود با خلقی و ضد امپریالیست خواندن خمینی و رژیمش، آن ها را به کجراه ببرند همان توده هائی که خمینی را به اشتباه رهبر خوانده بودند، همان گونه که در گوشه و کنار جامعه شاهد بودیم، انقلاب خود علیه همان خمینی "رهبر" را ادامه می دادند.

تأکید روی واقعیت های ذکر شده در فوق از آن رو ضروری است که امروز کارگران و زحمتکشان و توده های وسیعی از رنجدیدگان که تحت شرایط دیکتاتوری حاکم امکان رساندن صدای خود به دیگران را ندارند، در کنار اصلاح طلبان و همه کسانی که فریفته تبلیغات آن ها گشتند و به روحانی رأی دادند، مورد سرزنش و سرکوفت قرار گرفته اند. برخی نیز با هر برداشت و انگیزه ای سعی دارند این توهم را دامن زنند که گویا اکثریت مردم

ایران علی رغم همه شرایط زندگی طاقت فرسای شان و علی رغم این که می بینند که جمهوری اسلامی حافظ نظم ارتجاعی و استثمار گرانه ایست که دمار از روزگار آنان در می آورد ، در انتخابات شرکت کرده و به این رژیم فاسد و جنایتکار رأی دادند. نباید اجازه داد که روشنفکران و نیروهای مبارز ما اسیر چنین تبلیغاتی شوند. مسلم است که رأی به هر یک از مهره های تبهکار و خانه زاد استثمارگران حاکم با هر توجیهی مفهومی جز رأی به تداوم اعدام و زندان و شکنجه ، رأی به تداوم بی حقوقی زنان ، رأی به تداوم و تشدید فقر و گرسنگی و بیکاری و محرومیت میلیون ها تن از آحاد جامعه ما ندارد. اما دیدن واقعیت یک چیز است و اسیر تبلیغات مسموم شدن چیزی دیگر.

رأی دهندگان در خارج از کشور

در خارج از کشور نیز سرسپردگان رژیم ، چون فرخ نگهدار ، مسعود بهنود (روشنفکران مبارز دهه ۴۰ ، این فرد را بالاتر از ساواکی ، به عنوان عضو مستقیم سیا می شناختند) ، ابراهیم نبوی ، مهاجرانی و نمونه های شناخته شده دیگر ، چه پیش از نمایش انتخاباتی رژیم و چه با حضور در مقابل سفارتخانه ها برای رأی دادن ، به انجام همان وظیفه ضد انقلابی پرداختند که همپالگی های شان در داخل ایران. اما علاوه بر چنین عناصری، افراد ناشناخته ای هم برای رأی به سفارت خانه های رژیم مراجعه کردند. برخی ، از همه این افراد به عنوان پناهنده اسم می برند که درست و واقعی نیست. بیشک در میان آن ها پناهنده هائی بودند که چه با رشته های مالی گوناگون و چه به شکلی دیگر به رژیم وصل شده و افسار خود را به دست جمهوری اسلامی سپرده اند و در نتیجه برای ابراز بیعت به امامزاده سفارت رفته و رأی دادند. ولی علاوه بر این دسته از پناهنده ها ، تیپ های دیگر نیز حضور داشتند. شاید بتوان گفت که بخش بزرگی از آن ها ، عزیز دردانه های سرمایه داران زالو صفت ایران و خودی های رژیم بودند که می توان از آن ها به عنوان لمپن ها و انگل ها و "قارچ های زهر دار" (به قول رفیق بهروز دهقانی در توصیف لمپن) که در خارج ولو هستند ، نام برد. بخش دیگر را کسانی تشکیل می دادند که اگر چه در خارج از کشور زندگی می کنند ولی سرمایه ای (صرف نظر از بزرگی و کوچکی آن) در ایران دارند و از این طریق با جامعه داخل ایران مرتبط شده اند. این ها به قورباغه هائی می مانند که با زندگی دو زیستی شان موضع ثابتی نمی توانند داشته باشند و در فاصله بین تأیید و نفی رژیم گیر کرده اند. در حال حاضر این دسته بر اساس منافع مادی معینی که در ایران دارند خود را ملزم به تبعیت از خواست جمهوری اسلامی برای رأی دادن می بینند؛ در نتیجه آن ها نیز به صف رأی دهندگان در خارج از کشور پیوستند. بخش دیگر هم دانشجویانی بودند که به خاطر تحصیل در خارج و لزوم داشتن مهر در شناسنامه و یا بورسیه های شان به مراکز رأی گیری رفتند.

شناخت از ترکیب رأی دهندگان اخیر به ما کمک خواهد کرد که بدانیم با هر یک از این دسته ها باید چه برخوردی داشته باشیم. مسلماً برخورد درست بین مزدوران و وابستگان و آقا زاده و خانم زاده های انگل آن ها در خارج از کشور با جوانانی که الزامات دیکتاتوری حاکم آن ها را به جلوی درب سفارت کشانده تفاوت قائل خواهد شد. این نوشته بهتر است با تجربه اخیر در خارج از کشور تمام شود.

عمیق تر شدن هر چه بیشتر فاصله فیمابین نیروهای عقب مانده ارتجاع و نیروهای مترقی و پیشرو در خارج از کشور و کشاکش بین آن ها که پر رنگ تر گشته ، مطمئناً انعکاس همان مبارزه طبقاتی است که در عمق جامعه در ارتباط بین انبوه استثمار شونده ها و ستمدیدگان با سرمایه داران و رژیم حامی شان، جمهوری اسلامی جریان داشته و هر روز جلوه های کوچک یا برجسته خود را عیان می سازد؛ بیانگر عمیق تر شدن هر چه بیشتر تضاد

بین نیروهای آزادیخواه جامعه با دیکتاتور ها و حامیان شان می باشد. در چنین کشاکشی برای مقابله با مرتجعین لازم است با انجام اتحاد عمل های مبارزاتی و از این طریق آوردن نیروی هر چه بیشتری به صحنه مبارزه علیه رژیم به تقویت نیروی اپوزیسیون مترقی و انقلابی و قدرتمند کردن آن پرداخت.

کسانی هستند که وقتی از "چپ" سخن می گویند آن را با سازمان هائی که در فرصت پیش آمده بعد از قیام توده ئی بهمن رفتارهای مماشات طلبانه داشتند تعریف می کنند و آن گاه مبارزه فردی را در مقابل کار تشکیلاتی که از ضرورت های پیشبرد هر نوع کار مبارزاتی است قرار می دهند. کار در یک سازمان سیاسی را تقبیح و با انداختن باد در غیغ ، خود را بالاتر از هر سازمان سیاسی (به خاطر این که سازمان سیاسی است) قرار می دهند. این ها نمی خواهند به روی خود بیاورند که بین آن هائی که خود را چپ می نامیدند و چپ های واقعی که در محاصره اینان قرار داشته و حتی با بایکوت ، وجود شان را هم نادیده می گرفتند و می گیرند تمایز بزرگی وجود داشته و دارد. کسانی که این تمایز را انکار کرده و همه (در عباراتی که به کار برده می شوند ، "چپ" ها و "سازمان ها") را با یک چوب تکفیر می رانند به واقع ، آگاهانه یا ناآگاهانه حقیقت را زیر پا می گذارند و با این برخورد ، تیشه به ریشه خود نیز می زنند. همان طور که مشخص است در این جا روی سخن با افراد مبارز جنبش است و نه ضد انقلابیونی که با هر لباسی که به تن کرده اند ، تبلیغ علیه نیروهای انقلابی و رادیکال ترین و مبارز ترین آن ها را وظیفه همیشگی خود جهت خدمت به دنیای مرتجعین قرار داده اند. آماج اینان به طور برجسته چریکهای فدائی خلق ایران می باشد که با اتخاذ مواضع انقلابی در رابطه با رویدادهای مختلف، با رواج ایده های انقلابی و با افشاء گری ها و روشنگری های خود همواره سعی کرده است فضای مبارزاتی انقلابی را علیه ارتجاع زنده نگاه دارد ، نیروی انقلابی که در حد توان خود منعکس کننده صدای کارگران و زحمتکشان می باشد و از این رو به خاری در چشم ارتجاع تبدیل شده است.

به طور کلی باید گفت که عدم پشتیبانی و تقویت هر نیروی انقلابی در جنبش ، دست ارتجاع را در تضعیف کل جنبش انقلابی باز خواهد گذاشت. امروز تقویت صفوف اپوزیسیون مبارز و مترقی ، به هر طریق ممکن ، به وظیفه بزرگی برای افراد مبارز جنبش تبدیل شده. اهمیت انجام این وظیفه در مبارزه علیه جمهوری اسلامی را باید شناخت و به دور از هر گونه کوته بینی و حسابگری به آن عمل نمود.

سوم خرداد [جوزا] ۱۳۹۶